



۲۰۱۶/۰۴/۰۸

ولی احمد نوری

گر ندانی غیرتِ افغانی ام چون به میدان آمدی می دانی ام

شعر عالی و میهنی آتی را که از طبع روان "جناب فروغ"، شاعر افغان و وطن دوست افغانستان سروده شده، و از جانب ایشان به مردم عذاب دیده و شهدای وطن اهداء گردیده در "وبسایت مصالحه ملی" دیدم و آنقدر به دلم چنگ زد و مرا مجذوب خود ساخت که با تشکر از شاعر گرانمایه و وبسایت مصالحه ملی آنرا یادداشت نموده و به ذریعه وبسایت آریانا افغانستان آنلاین به مطالعه خوانندگان گرانقدر این وبسایت می گذارم

عاملِ پسمانی ام

تاپه ای دیگر مزن افغانم و بامیانی ام
بنده ای رَبِّ الْجَلِيلِ اندر دیار فانی ام

هفت پُشتِ ما مُسلمان بوده و می دانی ام
زاده افغانستان هر چند ترکستانی ام

چون برادر با همه بغلانی و پروانی ام
گرکنر هاری و ننگر هاری یا لغمانی ام

قندهاری کندزی پنجشیری و میدانی ام
باز هم با نام این و آن چرا؟ میخوانی ام

اسعد آبادی و دایگندی و یا پغمانی ام
زاده "زالم" مگر "سُهراب" سمنگانی ام

سر بکف اندر دفاع میهنم جوزجانی ام
هلمندی و اوروزگانی و ریگستانی ام

لوگری، وردکی تخاری، نورستانی ام

تاجک و پشتون و اوزبک بناده ربانی ام
در وجود و ساختمان ما نباشد هیچ فرق

دین و ایمان و خداوند و رسول ما یکی
ساکن بلخ و بدخشان و مزار و یا تخار

کس نمی داند کی را خواند خدای لایزال
زادگاه ما یکی و خاک پاک ما یکیست

سر فدایت هموطن ای همدیار و جان من
ایکه قربان تو کردم جان و دل را بارها

پکتیکا و پکتیا و خوست از آن من است
از هریرود و هری تاسندُ آمو مُلکِ ماست

افتخارم بلخ و غور و بادغیس و میمنه
کابل است چشم و چراغ ملتِ آزاده ام

غزنه افزاید به شأن و شوکتِ پارینه ام

پاسدارِ یفتلی‌ها بوده و کوشانی ام

باعثِ جنگ و جدالم، عاملِ پسمانی ام
سر به دار و گُشته‌دستانِ هر ایرانی ام

زیر دستِ اجنبی، نوکر به پاکستانی ام
وای بر حالِ من و این غیرتِ افغانی ام

تا بکی در بندِ جهل و ظلمت و نادانی ام
تا به چندی عاملِ بربادی و ویرانی ام

میهنِ من، مهدِ تاریخِ نیاکانِ من است

از نفاق و دشمنی برباد گردیدیم همه
سالها ما طعنه‌بیگانه‌گان را میخوریم

زیر پا کردیم غرور و افتخارِ خویش را
لکه بر دامن اجدادیم هر یک دوستان

تا به چند با تیغ بیگانه سری را میزنیم
تا بکی بر گفته‌بیگانه سوزانم وطن

تابکی آواره و بیچاره می‌گرددی فروغ
تا به چند زنجیرها بردست و پازندانی ام

